



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# آیمائل گوسمان و تراژدی مائوئیسم در آند

## مارچلو موستو

ترجمه‌ی: دلشاد عبادی



شهریور ۱۴۰۰

**توضیح «نقد»:** یادداشت پیش رو متنی است که مارچلو موستو به مناسبت درگذشت «آیمائل گوسمان» نوشته و اختصاصاً برای انتشار در «نقد» در اختیار ما گذاشته است. با سپاس از او.

مسیر منتهی به آیاکوچو، یعنی شهری که تجربه‌ی سیاسی آیمائل گوسمان [abimael guzman] (مهم‌ترین زندانی سیاسی پرو که هفته‌ی پیش در زندان فوق‌امنیتی کالاتو ناوال بیس درگذشت) از آن‌جا آغاز شد، مسیری بسیار دشوار و پر از رمزوراز برای مسافران است. این شهر، که در مرکز بخش پرویی ارتفاعات **سپه‌را** قرار دارد، مدت‌های مدیدی است که با فقری شدید دست به گریبان است. این شهر بخشی از دورنمایی محسوب می‌شود که تا همین چند دهه‌ی پیش تولید زراعی‌اش کماکان بر مبنایی نیمه‌فئودالی انجام می‌شد. این منطقه گنجینه‌ای است که همواره توجه انسان‌شناسان و دانش‌پژوهان سنت‌های مردمی را به خود جلب کرده است. با این‌همه، دقیقاً همین مکان دورافتاده که تا میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ حتی فاقد امکاناتی نظیر راه‌های ارتباطی آسفالتی، نظام برق‌رسانی منظم و تلویزیون بود، توانست وقایعی را رقم بزند که تاریخ معاصر پرو را به‌نحو برگشت‌ناپذیری تغییر داد و باعث شد تا در سراسر جهان درباره‌ی این کشور حرف بزنند.

در سال ۱۹۶۲ یک استاد دانشگاه ۲۸ ساله و جوان به آیاکوچو رفت تا به تدریس فلسفه بپردازد. او که درون‌گرا و خجالتی بود، از شهر زیبای آرکیپا می‌آمد، جایی که در آن تحصیلات متوسطه‌اش را در دبیرستانی کاتولیک گذرانده بود و در آن‌جا به دلیل انضباط و پرهیزگاری‌اش زبانزد همگان بود. آیمائل گوسمان، بلافاصله پس از ورودش به این شهر زبان *کچو* را که پرکاربردترین زبان بومیان آمریکای لاتین محسوب می‌شود آموخت و مبارزه‌ی سیاسی پرشدت‌وحدتی را آغاز کرد. چندین سال بعد، او در سرتاسر جهان به‌عنوان رهبر جریان سیاسی «راه درخشان» شناخته می‌شد: جنبش چریکی مائوئیستی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ نبردی خونین را با دولت پرو آغاز کرد که در خلال این نبرد ۲۰ ساله نزدیک به ۷۰.۰۰۰ نفر جان خود را از دست دادند.

### فرقه‌ی مائوئیستی در آیاکوچو

جهان کمونیستی در دهه‌ی ۱۹۶۰ و در آستانه‌ی بحران چین-شوروی به دو بلوک تقسیم شد. گوسمان که در اصل استالینیستی وفادار بود، طرف چینی‌ها را گرفت و مائوئیست شد. در سال‌های آتی شاهد سلسله‌ای از انشعابات میان چپ پرو بودیم و گوسمان در ۱۹۷۰ رهبری یک گروه منشعب از حزب اصلی

مائوئیست را برعهده داشت که آن را حزب کمونیست پرو – راه درخشان نام نهادند. این گروه خود را وارث انقلاب فرهنگی چین اعلام می‌کرد، انقلابی که «یگانه رخداد تاریخ بشری» محسوب می‌شد که راه «تحول قلوب» را کشف کرده بود.

این سازمان به‌رغم ادعاهای رسمی‌اش بدون هیچ ارتباطی با دهقانان پدید آمده بود. طرفداران آن در بدو تأسیس تنها ۵۱ نفر بودند و تا مدت‌ها نیز حضور سیاسی‌اش محدود به دانشگاه آیاکوچو بود که محل پرورش معلمان و نسل جدید تکنیسین‌های منطقه‌ی داخلی-جنوبی پرو محسوب می‌شد.

گوسمان در این‌زمان دوره‌های آموزشی متعددی را به تدریس تفکر خوزه کارلوس ماریاتگویی [ José Carlos Mariátegui]، مارکسیستی برجسته – و به باور بسیاری، گرامشی آمریکای لاتین – اختصاص داد که البته از دریچه‌ی گوسمان به یک متفکر مائوئیستی و پدر معنوی جریان راه درخشان بدل شده بود، به‌رغم این‌که خود ماریاتگویی از چنین جزم‌باوری‌هایی فاصله داشت. گوسمان با بهره‌گیری از کتابچه‌های طرح‌وار مارکسیستی شروع به ترویج یک جهان‌بینی شدیداً جبرباورانه در میان جوانان آندی آن منطقه کرد. هدف پدیدآوردن گروهی یک‌دست و واجد روابطی سرکوبگرانه میان حزب سیاسی و جامعه بود که اجازه‌ی پدیدآمدن هیچ فضای خودمختاری را در مبارزات نمی‌داد. درواقع، راه درخشان، به‌صورت نظام‌مند مخالف اعتصابات و اشغال مکان‌ها بود و در مقاطعی متعدد رویکردی مبتنی بر عدم مدارا در برابر فرهنگ بومی از خود به نمایش گذاشت.

بااین‌همه، همین حزب کوچک که متکی به انضباطی آهنین و شدیداً متمرکز (بدنه‌ی رهبری اصلی آن را گوسمان و همسرش یعنی همگام سال‌های بعدش شکل می‌دادند) بود و رازداری تمام‌عیار مبارزانش آن را حفظ می‌کرد، تنها حزبی در آمریکای لاتین بود که بیش از دیگران به فتح قدرت سیاسی از طریق مبارزه‌ی مسلحانه نزدیک شد، یعنی شاهکاری که فقط فیدل کاسترو در کوبا و ساندینیست‌ها در نیکاراگوئه موفق به آن شده بودند.

## جنگ خلق

پرو بین سال‌های ۱۹۶۸ و ۱۹۸۰، همانند دیگر کشورهای آمریکای لاتین دیکتاتوری‌ای نظامی را تجربه می‌کرد. گوسمان در پایان دهه‌ی ۱۹۷۰ دانشگاه را به‌منظور فعالیت مخفیانه ترک کرد و یک ارتش چریکی خلقی تشکیل داد، ساختاری موازی با راه درخشان. گوسمان نسبت به ضرورت مبارزه‌ی مسلحانه قانع شده بود؛ در تفسیر او خشونت هم‌چون مقوله‌ای علمی درک می‌شد و مرگ نیز متعاقباً هزینه‌ای

قلمداد می‌شد که بشریت برای دستیابی به سوسیالیسم می‌بایست بپردازد: «هزینه‌ی پیروزی انقلاب مرگ میلیونی است».

نزاع در جوی عجیب و وهم‌آمیز بالا گرفت. در ماه می ۱۹۸۰ پرو برای نخستین بار شاهد برگزاری انتخابات سیاسی از مقطع ۱۹۶۳ به بعد بود. در مرکز چاشی، روستایی نه‌چندان دورتر از آیاکوچو، مبارزان راه درخشان تمامی تعرفه‌های رأی‌گیری را سوزاندند. حکومت این واقعه را به کلی نادیده گرفت، همان‌گونه که واقعه‌ی چندین ماه بعد نیز نادیده گرفته شد، یعنی زمانی که ساکنان لیما صبح روزی چشم گشودند و با صحنه‌ی هولناک لاشه‌ی معلق چند دوجین سگ از چراغ‌های راهنمایی و تیربرق‌ها مواجه شدند، سگ‌هایی که بر بدن‌هایشان عبارتی حک شده بود که برای بسیاری بی‌معنا بود: «دنگ شیائوپینگ مادر به‌خطا».

دولت پرو در ابتدا قدرت راه درخشان را دست‌کم گرفت. در میانه‌های دهه‌ی ۱۹۷۰، هفتاد و چهار سازمان مارکسیست-لنینیست مختلف در پرو فعال بودند و زمانی که دولت فرناندو بلاونده تصمیم به مقابله با راه درخشان گرفت، هیچ اطلاعی در رابطه با راهبرد سیاسی و نظامی گروهی که با آن مبارزه می‌کردند نداشت. به غلط آن را گروهی مشابه با سایر گروه‌های چریکی آمریکای لاتین می‌دانستند (برای مثال، چیزی نظیر گروه‌های متأثر از چه‌گوارا)، یعنی مشابه با چیزی که راه درخشان کاملاً قصد فاصله‌گرفتن از آن‌ها را داشت. مبارزه‌ی مردمی راه درخشان، به‌رغم تعداد مبارزان کماکان اندکش — که اینک به ۵۲۰ نفر رسیده بود — و کیفیت ابتدایی انبار مهماتش که عمدتاً شامل اسلحه‌هایی قدیمی می‌شد، در این دوران به‌طرز چشم‌گیری پیشرفت کرد. از همین‌رو، بلاونده تصمیم گرفت علیه آن‌ها از نیروهای مسلح استفاده کند و آیاکوچو به مرکز فرماندهی نظامی-سیاسی کل آن منطقه بدل شد.

در مرحله‌ی دوم درگیری شاهد سرکوب خشونت‌آمیز جمعیت‌های محلی بودیم. نژادپرستی سربازان شهری که هر کامپاسینو [campesino — دهقان] را خطری بالقوه تلقی می‌کردند که می‌بایست از بین برود، موجب شد تعداد تلفات نیز افزایش یابد. وقتی سرکوب فضای سیاسی به پایان رسید، مقامات نظامی، جایگزین مقاماتی مدنی شدند که از قدرت سوءاستفاده می‌کردند و به‌طرزی دلبخواهانه در لابه‌لای کمپ‌های نظامی و مراکز شکنجه، کمیته‌های دفاع مدنی راه می‌انداختند. پاسخ راه درخشان به این راهبرد، تلاش برای شکل‌دادن به «قدرت متقابل» بود: کمیته‌های مردمی. به عبارت دیگر، «مناطق آزادشده» که با سخت‌گیری تمام توسط کمیسرهایی اداره می‌شدند که از سوی حزب انتخاب شده بودند، به پایگاهی حمایتی برای جنبش چریکی بدل می‌شدند. به‌علاوه، گوسمان قصد داشت که با آغاز از

پایتخت، یعنی لیما، تعارض را به سطح ملی بکشاند. در نتیجه‌ی این امر، در پایان این دهه (همچنین به این علت که در ۱۹۸۴ جنبش چریکی انقلابی توپاک آمارو نیز سربرآورده بود) نیمی از پرو ذیل کنترل نظامی قرار گرفته بود.

در این مرحله، افراطیون تنگ‌نظر راه درخشان تمامی کسانی را که عضو حزب نبودند دشمن تلقی می‌کردند. [از همین‌رو،] تمامی مناطقی که تحت کنترل راه درخشان نبودند نیز به هدف حمله‌ی نظامی بدل شدند — از جمله نمایندگان دهقانان، فعالان اتحادیه‌ی کارگر و رهبران سازمان‌های زنان. آن‌ها با هدف ایجاد خلاءهای قدرت به راهبرد انهدام‌گزینشی روی آوردند و سپس رهبران و مبارزان راه درخشان را به نقش‌های سیاسی مهم می‌گماشتند. در واقع، به‌جز دهقانانی که به مخالفت با دستورات راه درخشان برمی‌خاستند [و جزء اهداف اصلی حذف بودند]، مقامات محلی (از جمله پلیس) و رهبران سازمان‌های اجتماعی نیز اهداف ثانویه تلقی می‌شدند. در مجموع بیش از ۱۰۵۰۰ نفر کشته شدند که ۲۳ درصد از آن‌ها، نه در حملات بزرگ‌مقیاس، بلکه عامدانه از سوی مبارزان راه درخشان به قتل رسیدند.

### مخروط نزولی شمشیر چهارم مارکسیسم

هم‌هنگام با آغاز پروستریکا از سوی میخائیل گورباچف در شوروی و سوق‌دادن چین به سمت سرمایه‌داری از سوی دنگ شیائوپینگ، گوسمان در پرو مخالف‌خوانی بود که دستور به تشدید جنگ می‌داد. نفوذ گوسمان، که در سنگرهایش واقع در روستایی‌ترین مناطق پرو مخفی و تحت هجوم حکومت بود، در لیما افزایش یافت؛ شهری بزرگ که در آن‌زمان جمعیتی هفت میلیونی داشت و بیش از ۱۰۰۰۰۰۰ نفر از ساکنانش پناهجویانی بودند که از مناطق درگیری به این شهر گریخته بودند. یکی از علل رشد راه درخشان هم‌چنین رواج روحیه‌ی شورشی در میان طبقات مردمی بود، طبقاتی که زیر هجوم فجایع اجتماعی‌ای قرار داشتند که در نتیجه‌ی فوران یک بحران اقتصادی شدید (در ۱۹۸۹ ابرتورم به نرخ ۲۷۷۵٪ رسید) و وخامت سیاست‌گذاری‌های نئولیبرال برانگیخته شده بود؛ سیاست‌هایی که حاصل تحمیل تکنوکرات‌های نزدیک به آلبرتو فوجیموری، دیکتاتوری، بود که توسط انتخابات ۱۹۹۰ سر کار آمد و در ۱۹۹۲ کودتایی خودساخته به‌راه انداخت که به تعطیلی پارلمان و لغو تمامی آزادی‌های دموکراتیک انجامید.

در همین حال، گوسمان موجی از وحشت در میان بسیاری از پرویی‌ها ایجاد کرد، به‌ویژه آن دسته از کسانی که به هر دلیلی از تلافی‌جویی راه درخشان در هراس بودند. هم‌زمان، کیش شخصیت گوسمان نیز به سطوحی روان‌نژدانه رسید. با حذف هر ارجاعی به سوسیالیسم ماریاتگویی، اینک گوسمان به

شخصیتی نیمه‌خداگونه در میان مبارزان حزب بدل شده بود. (تا ۱۹۸۸، اعضای راه درخشان به ۳۰۰۰ نفر می‌رسید، درحالی‌که ارتش چریکی خلق شمار اعضایش را ۵۰۰۰ نفر اعلام می‌کرد). در پروپاگاندايي که در آن زمان رواج یافته بود، از گوسمان به‌عنوان «چهارمین شمشیر مارکسیسم (پس از مارکس، لنین و مائو)» نام برده می‌شد، «بزرگ‌ترین مارکسیست زنده در جهان» و «تجسم نقطه‌ی اعلاي تفکر در تاریخ بشریت».

گوسمان در خلال بخش اعظم این درگیری‌ها هرگز لیما را ترک نکرد و از مخاطرات و دشواری‌های جنگ به‌دور بود. او در ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۲ دستگیر شد، یعنی زمانی که برخی مأموران پلیس ملی پرو (که خودشان نیز مسئول قتل‌عام‌های خونین متعددی در خلال جنگ با راه درخشان بودند) در سطل زباله‌های آپارتمانی در محله‌ی بالای شهر لیما، چندین تیوپ خالی پماد درمان پسوریازیس یافتند، بیماری‌ای که گوسمان مشهور به ابتلا به آن بود. گوسمان اندکی پس از زندانی‌شدنش، در ازای دست‌یابی به برخی امکانات در زندان، به‌سرعت قرارداد مصالحه‌ای را پذیرفت که پیش از آن همواره بدون قیدوشرط آن را رد می‌کرد؛ حتی تا آن‌جا پیش رفت که به ستایش از رژیم فاسد فوجیموری پرداخت. در پی این رخدادها شاهد هشت سال دیگر جنگ چریکی کم‌شدت‌تر میان دولت عمیقاً استبدادی و فاسد پرو و شاخه‌ای از راه درخشان — پروسه‌گیر (Proseguir/تداوم) — بودیم که توبه‌ی به اصطلاح «رئیس‌جمهور گونزالو» [نام سازمانی گوسمان] را نپذیرفته بودند.

آیمائل گوسمان باقی عمرش را در زندان گذراند و در ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۱، یعنی ۲۹ سال پس از دستگیری‌اش، درگذشت. یاد او همواره با منفورترین تجربه‌ی سیاسی‌ای که به نام سوسیالیسم رقم خورده است پیوند خواهد داشت.